

کلام رهبر



رقابت گفتمانی در محیط دانشجویی

دانشجو باید در زمینه مسائل گوناگون کشور، مسائل اجتماعی، مسائل اقتصادی، مسائل سیاسی، تحلیل در اختیار مردم بگذارد؛ یعنی مردم بایستی بتوانند از تحلیل دانشجویان بهره‌مند بشوند، استفاده کنند؛ قدرت تحلیل دانشجویان باید آطور آبلو باشد، این هم متکی است به مطالعه؛ باید مطالعه کنند. این جور نباشد که نگاه دانشجو صرفاً نگاه احساسی باشد؛ آ داده‌های ذهنی شما فقط مسائل روزنامه‌ای نباشد؛ روی مسائل فکر کنید، مطالعه کنید، بحث کنید. در محیط دانشجویی «رقابت گفتمانی» چیز خوبی است، در صورتی که با تحمل مخالف همراه باشد. از وجود مخالف نه باید انسان تعجب بکنند، نه باید انسان خشک‌بین بشود، نه باید انسان بی‌مناک بشود؛ هیچ کدام از این سه حالت در قبال مخالف، قابل قبول نیست. اگر انسان از دشتن مخالف تعجب بکند، معنای آن این است که نسبت به خودش خیلی خوشبین است؛ تعجب می‌کند که کسی با او مخالف باشد. تعجب ندار داخ، بر انسانی، هر فکری، هر چینی و جهت‌گیری و جریانی، یک عده مخالف دار، این جور هم نیست که بگوئیم آن مخالف‌ها خطا می‌کنند؛ نه، نقاط ضعفی وجود دارد و آن نقاط ضعف موجب می‌شود یک عده‌ای مخالفت بکنند. بنابراین وجود مخالف نباید تعجب‌ما را برانگیزد؛ همچنان‌که نباید خشم ما را برانگیزد و عصبانی بشویم که چرا ما با مخالفانده، نه، مخالفت قابل فهم است، قابل قبول است، وحشت هم نباید بکنیم؛ وحشت کردن از وجود مخالف، نشان دهنده این است که انسان به استحکام موضع خودش خاطر جمع نیست؛ مطمئن‌نم‌ن دارد؛ نه، منطقی داریم، پایه‌های این منطقر را محکم می‌کنیم، مستحکم می‌کنیم، وارد میدان رقابت گفتمانی می‌شویم و بحث می‌کنیم؛ روحیه دانشجو باید چنین چیزی باشد...

یکم در ماه ۱۳۹۳

تربیتون دانشجویی

فارغ‌التحصیلان بدهکار محدودیت دارند اما بدهکاران بانکی نه!

مر تفضی دهقان*

صندوق رفاه دانشجویی برای همه دانشجویان نامی شناسنت، صندوقی که در دوران دانشجویی وام‌های از قبیل وام ضروری، وام تحصیلی، وام مسکن و ... می‌دهد تا دانشجویان بتوانند با مبالغی که از این صندوق دریافت می‌کنند، گذران زندگی دانشجویی کنند و مشکلات مالی خود را مرتفع سازند.

اما این همه ماجرا نیست، این قسمت خوش ماجراست.

وام‌های دانشجویی صندوق رفاه با افزایش هزینه‌ها و مسئله گرانی نه تنها کفایت مخارج دانشجویی را نمی‌دهد بلکه به موقع هم به دانشجویان پرداخت نمی‌شود. اولویت پرداخت وام‌های دانشجویی در صندوق رفاه دانشجویان عموماً با دانشگاه‌های تهران و بزرگ مرکز کشور است. حال آنکه بسیاری از دانشجویان که به این مبلغ هر چند کم نیاز دارند در دانشگاه‌های مناطق محروم می‌شود. برای تکمیل هستند اما بی‌عدالتی جغرافیایی مانع از دیده شدن آنها شده است و در اکثر مواقع دانشجویان مناطق محروم وام‌های خود را در آخر ترم و حتی بعد دریافت می‌کنند.

مسئله دیگر در مورد بازپرداخت وام‌های دانشجویی است. دانشجویان هنگام تسویه حساب با دانشگاه باید ۱۰ درصد از مبلغ کل بدهی خود را به صندوق رفاه به صورت نقدی پرداخت نمایند و باقی طی دفترچه اقساطی که به آنها داده می‌شود باید پرداخت شود. اما مسئله اصلی این است که در شرایطی که فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بزرگ‌ترین جامعه بیکاران کشور را تشکیل می‌دهند، با چه در آمدی قرار است اقساط کشور را تشکیل می‌دهند، با چه در آمدی دانشجویان با مشکلات زیادی روبه‌رو شده‌اند که مشکل بازپرداخت وام‌های دانشجویی هم به مشکلات آنها نیز اضافه شده است. و اگر دانشجویی در این موقعیت بتواند شغلی برای استخدام پیدا کند باید اصل مدرک خود را ارائه دهد اما به محض مراجعه به دانشگاه برای اخذ مدرک تحصیلی خود باید در گام اول با صندوق رفاه دانشجویان تسویه حساب کند که با توجه به مسئله بیکاری و درآمد نداشتن یک فارغ‌التحصیل، زندگی فرد را با یک بحران روبه‌رو می‌سازد. متأسفانه در صورتی که دانشجویان نتوانند بدهی خود را به صندوق پرداخت نمایند، به جای آنکه صندوق دلایل عدم بازپرداخت را که همان بیکاری و رکود است در ک کند با فشار جریمه گرفتن که در عرض سه ماه مبلغ بدهی فارغ‌التحصیلان را دو برابر می‌سازد می‌خواهد فارغ‌التحصیل بیکار را مجبور به بازپرداخت بدهی نماید، این در حالی است که کشور با بدهکاران بزرگ بانکی روبه‌رو است اما هیچ‌گاه چنین قوانین سختگیرانه‌ای برای آنها در نظر گرفته نشده است و حتی بدون گرفتن ضمانت از آنها مبلغ میلیاردی وام می‌گیرند و پرداختی هم در کار نیست. البته باید گفت که اگر دولت به دغدغه معیشت و شغل دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها توجه بیشتری بکند یا کشور وضعیت رکود خارج شود، دانش‌آموختگان هم در احتی می‌توانند بدهی خود را بپردازند.

به رابری اسبق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه

در یازموردی و علوم در یایی چاپیار

دانشگاه

کارنامه فرهادی در بورسیه‌ها و فرهنگ شهادت قابل دفاع نیست



©

محمد فاضلی‌ایر

حضور محمد فرهادی وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، فخرالدین احمدی دانش آشنایانی وزیر آموزش و پرورش، شهیندخت مولاردی معاون رئیس‌جمهور در امور زنان و خانواده و جمعی از مسئولان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی رونمایی شد. «وزیر محترم علوم سپس در تشریح سند مذکور اظهار داشت: «کمسیون علمی، فرهنگی و تربیتی سازمان ملل (یونسکو) در ایران، در چارچوب عمل جهانی آموزش ۲۰۳۰ مطابق با آخرین مصوبات و دستورات بین‌المللی اقدام به تدوین سند ملی آموزش ملی ۲۰۳۰ کرده است.»

وی البته بعدها متذکر آنیازمند ویرایش معرفی کرده، سپس از لغو آن خبر داد. سؤال این است که چرا اما باید دستور کار آموزش نخبه‌ترین فرزندان خود در دانشگاه‌ها را از سازمان مللی دریافت کنیم که پیشینه و عملکرد کنونی آن آشکار است؟ چنین واقعیتی طبیعتاً نمی‌تواند چندین ساده تلقی شود، فروردین ماه سال گذشته بود که روایت رسانه‌ها از پیشینه سرپرست مرکزی همکاری‌های بین‌المللی وزارت علوم، زنگ پیش‌نغذ در این وزارت‌خانه را به صدا در آورد. وی پیش از این مشاور رئیس دفتر امنیتی آمریکا در دویی بوده و در شورای ملی ایرانیان (نایک) نیز عضویت بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس را از سامان دادن همکاری‌های بین‌المللی طبیعتاً باید هم سند ۲۰۳۰ را به دنبال داشته باشد. حالاً اما جدیداً خبر می‌رسد وزارت علوم بخشنامه حذف درس «آشنایی با معارف دفاع مقدس» را

سخن گفتن در اهمیت جای‌گاه دانشگاه شاید چندان صحیح نباشد. نه از آن روی که دانشگاه، جایگاهی ندارد، بلکه از آن جهت که جای‌گاه دانشگاه و نقش آن در آینده یک کشور اقتدر مهم و واضح است که اساساً نیازمند توضیح نیست! بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی در همین زمینه می‌فرماید: «دانشگاه مرکز سعادت و در مقابل، شقاوت یک ملت است. از دانشگاه باید سرنوشت یک ملت تعیین بشود. دانشگاه خوب یک ملت را سعادتمند می‌کند و دانشگاه غیراسلامی، دانشگاه بد، یک ملت را به عقب می‌زند. آنچه در اسلام مطرح است، اموال نیست؛ مادیات نیست؛ معنویات است که باید

از دانشگاه به همه اقشار سرایت بکند. یعنی چه دانشگاه شما و چه دانشگاه و روحانیون. این دو قشر هستند که تربیت امت به عهده دارند؛ سسنگری که وظیفه اصلی آن تولید فکر و حراست از مرزهای فرهنگی کشور است. اما این‌ها اخیراً اما مسئولان وزارت علوم با کتار نهادن چندین سند بالادستی در حوزه آموزش عالی کشور، داوطلبانه اقدام به اجرای سنده آموزش ۲۰۳۰ نموده‌اند. سندی که البته نهایتاً پس از تأیید و تکذیب‌های مکرر مسئولان مربوطه در وزارت علوم، الساعه از دستور کار خارج شده است! ۲۱ آذر ماه ۹۵ بود که خبر گزارری دولتی ایرانی طری گزارشی نوشت: «سند ملی آموزش ۲۰۳۰ روز شنبه با

دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور و هزار و ۲۰۰ استاد در هر ترم دو واحد درس آشنایی با علوم معارف دفاع مقدس را ارائه می‌کنند.» وی تدریس درس دفاع مقدس در دانشگاه‌ها را مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی ذکر کرده و می‌گوید: «مصوبه ۶۴۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی در ۳۰ تیرماه ۱۳۸۸ تنظیم شد و تدریس درس دفاع مقدس در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در آن پیش‌بینی شد.» حالا اما ظاهراً وضعیت فرق کرده است. فرق کردنی که در اوایلین روزهای وزارت محمد فرهادی، خدمات جدیدی را به جامعه دانشگاهی کشور ارائه می‌کند!

انگار نه انگار که مسئولان محترم در کشوری مدیریت می‌کنند که تمام هویت، جایگاه، آرامش و زندگی خود را مدیون خون شهیدا هستند و انگار نه انگار که امام شهیدان فرمود: «خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان عارفان دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.» در این شرایط معلوم نیست حذف درس آشنایی با معارف دفاع مقدس با کدام منطقی صورت می‌پذیرد و منافع آن به حساب چه کسی واریز خواهد شد؟ مرور واقعات دیگری در مجموعه تصمیمات وزارت علوم نیز نشان می‌دهد مسئولان محترم آن وزارت‌خانه پس از لغو سند استعماری ۲۰۳۰ نیز ظاهراً به دنبال جایگزینی آن با طرح‌های ابداعی خود هستند. روشن است که اگر با یک کوشش سبوی قوی‌العاده، اجرای سند ۲۰۳۰ را نیز بتوان سهوی تلقی نمود، حذف درس آشنایی با معارف دفاع مقدس را دیگر نمی‌توان سرسری گرفت.

حذف درس مذکور در زیر مجموعه وزارت علوم البته تازگی ندارد. مهر ماه ۹۴ نیز معاون پژوهشی بنیاد حفظ آثار، نشر ارزش‌های دفاع مقدس لریستان ضمن انتقاد از حذف درس آشنایی با دفاع مقدس در دانشگاه فرهنگیان لریستان گفته بود: «وجود اهمیت آشنایی معلمان با فرهنگ جهاد و شهادت اما متأسفانه دانشگاه فرهنگیان لریستان اقدام به حذف درس آشنایی با دفاع مقدس و عدم ارائه آن کرده است.» وی در همان مقطع البته گفته بود طبق بررسی‌های انجام شده در دفاع مقدس در دانشگاه فرهنگیان برخی دیگر از استان‌ها نیز ارائه نشده است! خلاصه آنکه در روزهای پایانی تأموریت محمد فرهادی در وزارت علوم، معلوم نیست چه کسانی مستقیماً به جنگ تاریخ‌زین این مزرو بوم و شهدای همیشه جاوید آن رفته‌اند. دوستان محترم این راه پایان خوشی ندارد. شهیدان دانشجویان بورسیه‌ایستند!

نیاز محور کردن آموزش عالی و جلوگیری از مهاجرت دانشجویان ژن‌های خوب می‌روند یا می‌مانند؟!

دانشجو اساساً با کار علمی سر و کار دارد و اگر فضای فعالیت پژوهشی وی در اینجا فراهم باشد، بیخیالی وطن نخواهد شد. این البته همه مسئله نیست. بعد مهم‌ترین موضوع شاید مسئله اشتغال باشد. آمار بیکاری فارغ‌التحصیلان تحصیلات تکمیلی طی سال‌های اخیر سر به فلک‌زده است. بهمن ماه سال گذشته، محمدحسن امید، معاون وزیر علوم به آمار خیره‌کننده‌ای در همین زمینه اشاره کرده است و می‌گوید: «مروز ۵۰هزار دانش‌آموخته بیکار در مقطع دکتری داریم که سالانه ۳۰هزار نفر نیز به این آمار اضافه می‌شود، در حالی که وزارت علوم به‌عنوان دستگاهی که بیشترین جذب را در این زمینه دارد، تنها می‌تواند ۳هزار هیئت علمی را در سال به کار گیرد.»

امید در ادامه حرف‌هایش به موضوعی اشاره می‌کند که آن را می‌توان علت‌العلل مهاجرت نخبگان به خارج از کشور دانست. وی می‌گوید: «باید به سمت مهاجرتی کردن رشته‌ها برویم و مردم نیز بدانند که دیگر مدرک تنها به در دشان نخواهد خورد... ما چاره‌ای نداریم که به سمت رشته‌های مهارتی برویم تا دانشجویان برای بازار کار تربیت کنیم!» واقعیت آن است که نظام آموزش عالی در کشور، ما نیازمحور نیست و مسئولان برای حل این معضل البته کمی! دیر به فکر افتاده‌اند. در نظام آموزشی نیازمحور،



نقشه‌آمایش آموزش عالی در شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده است. قرار بوده در فرآیند اجرای ۴۷ طرح مذکور، دانشجویان تحصیلات تکمیلی مهم‌ترین نقش را ایفا کرده، ضمن تعریف رساله و پایان‌نامه‌های کشور در حوزه علوم انسانی تحصیل می‌کنند و کسی نیست بگوید چنین مدلی از توزیع جمعیت دانشجویی کشور بر اساس کدام نیازسنجی علمی و میدانی انجام شده است؟ از سوی دیگر، ۸۰ درصد دانشجویان کشور را دانشجویان حوزه علوم انسانی و پایه تشکیل می‌دهند. به راستی کدام تصمیم منطقی پشت چنین واقعیتی وجود دارد؟ چیزی غیر از سهم‌خواهی دانشگاه‌های مختلف دولتی، پولی، آزاد، پیام‌نور، علمی-کاربردی و غیره و غیره؟ روشن است که در چنین شرایطی، دانشجویان مستعد نیز کار پیدا نخواهند کرد و لاجرم به امید شرایط شغلی بهتر، جلائی وطن را بر خضور در نیازمحور کردن آموزش عالی در کشور بوده است. مهم‌ترین فردی دانست که سال‌ها پیش، پیگیر نیازمحور کردن آموزش عالی در کشور بوده است، آن طرح‌ها می‌تواند پتانسیل تعریف طرح‌های حاشیه‌ای متعدد دیگری را فراهم کرده و نتایج فوق‌العاده‌ای برای جامعه علمی کشور داشته باشد. مسئله آمایش آموزش عالی کشور هم متأسفانه هنوز به سرانجام مشخصی نرسیده است. روشن است که در چنین شرایطی، دانشجویان مستعد فاقد رابطه و نفوذ سیاسی، به امید کسب جایگاه شغلی متناسب با تخصص خود، مهاجرت را بر ماندن در خاک وطن ترجیح می‌دهند. در همین فضا، افراد دیگری احساس می‌کنند چون ژن آنها خیلی فوق‌العاده است، موفق به تأسیس چندین شرکت بزرگ و پول‌روی پول گذاشتن می‌شوند. انگار دانشجویان پرشماری که هر سال دست به مهاجرت می‌زنند، نشان معیوب است. با این نگاه، مریم میرزاخانی هم می‌تواند یکی از همان ژن‌های معیوب باشد! خلاصه سخن آنکه نیازمحور کردن آموزش عالی، زیربنایی‌ترین راه‌حل جلوگیری از مهاجرت دانشجویان ایرانی به خارج از کشور است.

حرف استاد

برترین متخصص حشر‌شناسی و فیلورژنی را به کشور خوشامد نگفتم!

۱۵،۱۴ سال پیش که تازه در دانشگاه تهران استخدام شده بودم، ابتدا می‌شد فهمید با دیگران فرق می‌کند. حسین، دانشجویی بود از یکی از شهرستان‌های شرق کشور؛ فردی مؤدب، با علاقه و محکم در یک کلام همه چیز تمام کارشناسی را اتمام کرد و برای کارشناسی ارشد به دانشگاه شهیدمهدستی رفت.

بعد هم تقاضای بورس‌یه به مرکز تبادلات دانشگاهی آلمان را داد و یک ضرب بورس دکتری دانشگاه بن در رشته حشر‌شناسی را گرفت. با و مرتب در تماس بودم. مدام در مورد استخدامش در دانشگاه می‌گفتم. او خیلی علاقه داشت که در دانشگاه تهران استخدام شود. برای استادی هیچ چیزی کم نداشت. بالاخره از او خواهش کردم درخواست استخدام بدهد. به ایران آمد، سخنرانی کرد. در آن زمان من در فرصت مطالعاتی خارج از کشور بودم. گزارش سخنرانی‌اش را به من داد که چگونه با او رفتار کردند. او خودش فهمید که به قول فرنگی‌ها Welcome نیست. به ایران آمدم و با همکاران صحبت کردم. دیده‌همه من من می‌کنند. دیدم از این می‌ترسند که او جایشان را تنگ کند. حتی برای آنکه جلوبش را بگیرند، فرد دیگری را با عجله استخدام کردند تا بپایه کنند که دیگر به تخصص او نیازی نیست. اگر چه میان ماه من با ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان بود! یک روز به حسین تلفن کردم تا از او برای شرکت در یک برنامه علمی دعوت کنم. برایم توضیح داد که از اشتون‌تگارت شغل دائم به عنوان مدیر کلکسیون پروانه‌ها و آزمایشگاه تحقیقاتی سیستماتیک مولکولی گرفته است.

من می‌دلم پیدا کردن شغل در حشر‌شناسی در اروپا و آمریکا بسیار سخت است. در آلمان اگر چنین شغلی را به یک خارجی و ایرانی بدهند، معنایش این است که او حداقل ۱۰ سر و گردن از بقیه بلندتر بوده است. نمی‌دانستم که او تیریک بگویم یا نه. اما می‌دانستم که باید به کشورم تسلیم بگویم. بعد از ۱۵ سال خدمت در دانشگاه تهران ناامید از اینکه نتوانستم برجسته‌ترین متخصص حشر‌شناسی و فیلورژنی کشور را به ایران بازگردانم، در اتاق کوچک فقط اشک ریختم.

روایت دانشجویی



ما هم بازی!

اسمیه عظیمی

از سرت تا ته دانشگاه به غایت یک شهر فاصله بوده، هر چند ساختمان کلاسیکی چندان چنگی به دل نمی‌زد اما دار و درخت‌های محوطه دانشگاه خوب حالمان را عوض می‌کرد. بعد از کلاس با بچه‌ها راه می‌افشادیم توی خیابان‌های داخل محوطه و قدم می‌زدیم، در خنسان کاج، چمن‌های زیاد، نیمکت‌های چوبی و ...

کمی پایین‌تر از محوطه کلاس‌ها، سالن ورزشی بود، سالن ورزشی پسرها، یک سالن داشتند با یک محوطه باز مخصوص فوتبال؛ فوتبال روی چمن. جای‌داد بود و دانشجویها هم فراوان؛ مسابقات فوتبال هم از همه بیشتر طرفدار داشت. گاهی که مسابقات فوتبال بود، صدای سسوت و کف و هورا تمام محوطه دانشگاه را پر می‌کرد. ما البته فقط صداهارا می‌شنیدیم و گاهی هم اگر به بازی و مسابقه بر می‌خوردیم، پسرها را می‌دیدیم که با لباس ورزشی و خوشحال و ناراحت از برد یا باختشان راهی در ورودی بودند.

برای ما دخترها هم سالن ساخته بودند اما سالن بیشتر شبیه یک حیاط کوچک بود با بسکتف. یکی دو تا وسیله هم بیشتر نداشت. دو تا سبید برای بسکتبال و چند تا توپ و الببال. در یغ از یک میز تنیس یا دarter پالم.

برای ورزش که نبود؛ تمام تلاشمان را کرده بودند همین یکی دو واحد تربیت‌بدنی را بگذرانیم و برویم. کسی به این فکر نکرده بود که شاید در میان دختران دانشجوی، ورزشکار هم باشند؛ آن هم در رشته دو.

مریی تربیت‌بدنی هم چندان علاقه‌ای با اینکه ببیند کسی چیزی بلد هست یا نه نداشت. نمرهای می‌داد و می‌رفت. گاهی که پسرها را در حال ورزش می‌دید حسودی‌اش می‌شد؛ همسا، همکلاسی‌ام. در دوران دبیرستان برنده مسابقات دو دختران شده بود و حالا می‌خواست ورزشش را در دانشگاه هم ادامه بدهد اما...

هر چقدر رفت و حرف زد که مسئولان فکری برایش بکنند، راهی از پیش نبود. روز‌هایی که کلاس تربیت‌بدنی داشتیم، تمام دور سالن را می‌دوید تا حرحش را خالی کند و تمرین‌های خودش را داشت اما خب ورزش کردن در سالن دانشگاه هم برایش جالب بود. به خصوص وقتی می‌دید پسرها با چه ذوق و شوقی ورزش می‌کنند و هیجان دارند. دلش می‌خواست از این مسابقه‌ها برای دختران هم برگزار شود و او هم بتواند توانایی‌هایش را نشان دهد. یک روز حوصله‌اش سر رفت و بعد از کلاس با همان لباس ورزشی در محوطه دانشگاه شروع کرد به دویدن. هر چند مسئولان اعتراض و پسرها هم کلی متلک نثارش کردند اما بالاخره کار خودش را کرد.

ترم بعد که یکی دو نفر عین همسا وارد دانشگاه شدند و باصرار خواستند در رقابت‌های دانشجویی شرکت کنند، مسئولان همسا را هم صدا کردند و نامش را برای شرکت در مسابقات نوشتند. وقتی بنر برنده شدنش را روی سردر ورودی دانشگاه زدند، دیگر نه از متلک خبری بود و نه از اعتراض.